

تقریر هگل از معضل صورت‌گرایی اخلاق کانت و بررسی انسان‌شناسی دینی کانت به مثابه راه‌حل

سیده معصومه موسوی^۱

تاریخ دریافت: ۱۳۹۷/۱۲/۰۷

تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۰۳/۰۶

چکیده

هگل از جمله فیلسوفانی است که اخلاق کانت را به صورت‌گرایی متهم کرده و در آثار مختلفش، به ویژه در فلسفه حق و پدیدارشناسی روح، تلاش کرده نقد خود را صورت‌بندی کند و از ابعاد مختلف آن را توضیح دهد. مقصود هگل از صورت‌گرایی به عنوان نقدی بر اخلاق کانت آن است که از صورت قانون اخلاقی کانت نمی‌توان ماده‌ای اخلاقی استنتاج کرد. او در نقد خود از مفاهیمی همچون استعلایی بودن مفهوم آزادی، سلب و ایجاب‌های کاذب و یهودیت‌وارگی اخلاق کانتی استفاده کرده و نشان می‌دهد که این نقصان‌ها به ناکارآمدی و تهی‌بودگی اخلاق کانت می‌انجامد. شاید بتوان بر پایه تفسیر برخی مفسران کانت همچون کاسیرر، جان هر و جیوانی، از طریق تأکید بر مضامینی که کانت در کتاب دین در چهارچوب عقل صرف به آنها پرداخته، پاسخی برای نقد هگل مهیا ساخت. این پاسخ مدعی است که انسان‌شناسی دینی و دیگر مؤلفه‌های دینی اندیشه کانت، با شاکله‌سازی برای اخلاق، موجب می‌شوند تا اخلاق کانت از صورت عقلی محض خارج شود و بتواند فاعل و فعل اخلاقی را در مسیری انضمامی‌تر شناسایی و صورت‌بندی کند. به نظر می‌رسد که این پاسخ ضمن حل مشکلاتی همچون عقلانیت‌باوری صرف در خصوص اخلاق و انتزاعی کردن بیش از حد سوژه اخلاق، همچنان از پاسخ به معضلاتی همچون سلب و ایجاب‌های کاذب و تأکید بر مفهوم اراده نیک ناتوان است.

کلیدواژه‌ها

صورت‌گرایی در اخلاق، آزادی استعلایی، سلب و ایجاب‌های کاذب، انسان‌شناسی دینی، اراده نیک

۱. دانشجوی دکتری فلسفه دین، پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی، تهران، ایران.

(massom.mousavi@yahoo.com)

۱. مقدمه

کانت، در بخش «پارادوکس روش» در نقد عقل عملی، به اختلاف روش پژوهشی خود با شیوه‌ای می‌پردازد که فلسفه اخلاق تا پیش از او در آن مسیر حرکت می‌کرده است. به باور او، فیلسوفان اخلاق تا به آن روز نخست مفاهیم خیر و شر اخلاقی را مفروض می‌گرفتند و سپس تلاش می‌کردند تا قانون اخلاقی تدوین کنند تا بتواند از آن چیزی حمایت کند که پیش‌تر ارزش انگاشته بودند. به عبارت دیگر، آنها نخست در پی ابژه‌ای بودند که بتواند آن را ماده اخلاق قرار دهند و سپس در پی اصلی می‌رفتند که بتواند از این خیر و شر مفروض استنتاج شود. به تعبیر بهتر، آنها مجهول و ابژه نهایی اخلاق (خیر و شر) را مفروض می‌گرفتند. در تقابل با این سنت، کانت به اولویت مفهوم قانون بر خیر و شر اخلاقی باور داشت. او تأکید می‌کرد که فیلسوف اخلاق ابتدا باید قانونی تدوین کند که اراده را به نحو پیشینی متعین کند (صورت قانون اخلاق) و پس از آن متعلق مطابق با آن را در اراده متعین سازد (ماده قانون اخلاق) (Kant 1889, 35).

این تغییر نقطه عزیمت و معکوس‌سازی رابطه قانون و ارزش به این معناست که ما ابتدا باید قانونی عقلی تدوین کنیم که بتواند به ما بگوید «چگونه» چیزی را اراده کنیم، و آنچه از محک این «چگونگی» گذر کرد چیزی است که به لحاظ اخلاقی مجاز یا تکلیف خواهد بود. تعیین این چگونگی کاری است که صورت‌بندی‌های کانت از قانون اخلاق با آن سروکار دارند. این تأکید بر نقطه عزیمت قرار دادن «صورت» قانون اخلاق و استخراج «ماده ارزش» از این رو بود که کانت می‌خواست اخلاق را به نحو پیشینی پایه‌گذاری کند و برای این کار لازم بود تا امری کلی یعنی «صورت» را نقطه آغاز قرار دهد. زیرا «ماده»، به مثابه جزئی، همواره متکثر است و نمی‌توان از آن احکامی کلی و ضروری استخراج کرد. اما سودای تأسیس نظامی اخلاقی که حاوی احکامی کلی و ضروری باشد به اشکالی انجامید که در نوشته‌های کانت پژوهی به مشکل صورت‌گرایی موسوم شده است؛ به این معنا که از صورت قوانین اخلاق کانت - که امر مطلق مشهورترین تقریر آن است: «تنها بر پایه قاعده‌ای عمل کن که بتوانی بخواهی به قانونی کلی بدل شود» - هیچ ماده‌ای قابل استخراج نیست. به عبارت دیگر، صورت قانون اخلاق کالبدی تهی است که می‌توان آن را با هر ماده‌ای پر کرد. این اشکال از سوی بسیاری فیلسوفان به اخلاق کانتی و از ابعاد مختلف

وارد دانسته شده است. نظر به موضوع این مقاله، ما به تقریر و نقدهای هگل^۱ در خصوص صورت‌گرایی اخلاق کانت می‌پردازیم، نقدهایی که می‌توان آنها را ذیل چهار عنوان اصلی گرد آورد: نقد مفهوم اراده نیک، نقد مفهوم آزادی استعلایی، نقد کفایت معیار امر مطلق، نقد مسیحی‌قانون‌محوری اخلاق کانت. در ادامه به تشریح یکایک این اشکالات می‌پردازیم.

۲. نقد مفهوم اراده نیک

این گفته کانت در بنیان‌گذاری برای مابعدالطبیعه اخلاق مشهور است که «هیچ چیز در جهان یا حتی بیرون از جهان نیست که به نحو نامشروطی خیر نامیده شود، مگر اراده نیک». کانت در همین کتاب بارها به ارزش نامشروط اراده نیک اشاره کرده و گمان می‌کند اراده نیک، حتی اگر به هیچ نتیجه خیری نیز منجر نشود، باز هم همچون گوهری ارزشمند تابناک است (Kant, 1997a, 7-8).

کانت صراحتاً تأکید داشت که عمل برخاسته از این اراده، حتی اگر به هیچ نتیجه خیری منجر نشود، ارزش خود را به نحو نامشروط حفظ می‌کند. به این معنا کانت مدعی بود که در عمل به تکلیف، آنچه اراده را تعیین می‌بخشد، باید نه میل فاعل باشد و نه نتیجه و غایت عمل. این اراده پیراسته از هر میل و مقصد، از نظر کانت، جزء لازم و کافی برای اخلاقی بودن فعل است. در مقابل، هگل معتقد بود که این تأکید بر اراده نیک، فعل و سوژه اخلاقی را به غایت انتزاعی و در دو سطح بیگانه می‌کند، که در ادامه به این دو سطح می‌پردازیم.

۲-۱. بیگانگی از خود به مثابه شخص

به باور هگل انسانی که مبتنی بر اراده نیک عمل می‌کند، با تهی شدن از محرک‌هایی که یک سوژه انضمامی برای فعل به آنها نیازمند است، از خود بیگانه می‌شود، و کانت این بیگانگی و پیراستگی از خود و امیال خود را شرط اخلاقی بودن عمل تلقی می‌کرد. در نقد از خود بیگانگی نهفته در مفهوم اراده نیک، هگل مفهومی به غایت مدرن را پیش می‌کشد: حق جزئیت^۲. به رسمیت شناختن این حق یکی از تمایزهای مهم میان کانت و هگل است.

در حالی که کانت باور داشت که عملی دارای ارزش اخلاقی است که بتواند از کلیه محرک‌های شخصی و امیال فردی پیراسته شود، هگل بر این باور بود که اندراج این امیال ذیل فعل اخلاقی یک حق برای سوژه اخلاقی است. به باور هگل، کانت با تأکید بر اراده نیک، فاعل اخلاقی را موظف می‌کند که از ساحت جزئیت خود دست بکشد و از منظر هگل این امر تنها وجهی از تعریف سلبی مفهوم آزادی است:

آزادی سلبی یا آزادی‌ای که فاهمه درک می‌کند عبارت است از امکان مطلق انتزاع از هر هدفی که خود را در آن می‌یابم یا می‌توانم برای خود تدارک ببینم؛ فرارفتن از هر محتوای ممکن به عنوان یک شرط. (Hegel 2008, 29)

از نظر هگل تأکید کانت بر مفهوم سلبی آزادی و تعریف فعل اخلاقی به عنوان فعلی که ارزش اخلاقی آن در گرو هر چه پیراسته‌تر شدن از محرک‌های شخصی برای انجام کنش است، موجب می‌شود که اخلاق به تن دادن به قانون اخلاق با بیزاری و جدالی تلخ و بی‌پایان علیه هر نوع رضایت‌مندی شخصی بدل شود (Hegel 2008, 123).

۲-۲. بیگانگی از جهان

برای رهایی از دام تهی‌بودگی و ذهنی بودن معیار اراده نیک در ارزیابی فعل اخلاقی، هگل به اثری می‌نگرد که آن عمل علی‌رغم نیت و مقصود ما در جهان به بار آورده است. اما از آنجا که عمل همواره می‌تواند نتایجی جدا و بیش از آنچه مقصود فاعل بوده در پی داشته باشد، هگل با این چالش مهم مواجه می‌شود که نتایج حاصل از یک فعل تا کجا به فاعل قابل استناد است. او مسئولیت ما را تا بی‌نهایت و پیگیری تمام نتایج حاصل از کنش ما بسط نمی‌دهد و ما را برای تمام این نتایج - دست‌کم به نحو اخلاقی - مسئول نمی‌داند. دایره مسئولیت اخلاقی را او این‌طور تبیین می‌کند که ما تا آنجا مسئول هستیم که فعلی را اراده کرده‌ایم و می‌بایست نتایج حاصل از آن را به عنوان فاعلی معقول پیش‌بینی کرده باشیم. معنای هدف اساساً برای هگل همین است:

«هدف» کنش من فقط نتایجی نیست که به این که آنها را در نظر داشته‌ام اقرار می‌کنم. هدف من همچنین آن رویدادهایی است که در عمل پیش‌بینی می‌کنم، حتی اگر آنها به هیچ وجه مطلوب من نباشند. (Wood 1990, 140)

پس هگل ما را نه فقط برای اعمالی که با قصد و نیت آنها را انجام داده‌ایم، بلکه همچنین برای آن رویدادهایی مسئول می‌داند که در نتیجه عمل ما اتفاق می‌افتند. البته ما ملزم نیستیم این نتایج را تا بی‌نهایت پیش‌بینی کنیم. ما فقط باید آن چیزی را پیش‌بینی کنیم که به تعبیر هگل با یک بررسی معقول قابل پیش‌بینی است. مثلاً اگر من برای آتش نگرفتن خانه خودم حریقی که شکل گرفته را به نحوی تغییر مسیر دهم که منجر به تخریب خانه دیگری شود، نمی‌توانم هدف خود را صرفاً جلوگیری از آتش‌سوزی در منزل خودم بیان کنم. در واقع ارزیابی معقول از رویدادهایی که عمل در پی دارد، موجب می‌شود که سوختن خانه دیگری هم بتواند در شمار اهداف من دانسته شود و برای آن مسئول دانسته شوم. روشن است که بررسی نتایج فعل همواره به سادگی مثال مذکور نیست و این که واقعاً چه نتایجی می‌تواند توسط یک فاعل معقول پیش‌بینی شود و برای آنها مسئول دانسته شود، قابل مناقشه است. اما از آنجا که مقصد ما در اینجا نه نقد دیدگاه اخلاقی هگل، که تشریح جان‌مایه نقد هگل به اخلاق کانتی است، باید به این نکته برگردیم که از نظر هگل اراده نیک کانتی، به عنوان معیار، اساساً این نتایج را نادیده می‌گیرد و ارزش اخلاقی عمل را فارغ از آنها تعیین می‌کند. به باور هگل، این نحوه ارزش‌گذاری غلط است و در ارزیابی فعل اخلاقی حتماً پای آثار عملی‌ای که هدف ما در جهان داشته به میان می‌آید. در واقع هگل در پی تذکر این نکته است که ارزش اراده نیک به هیچ وجه نمی‌تواند مطلق و نامشروط دانسته شود و گاهی آثار برآمده از اراده‌ای نیک می‌توانند آن قدر مخرب باشند که اخلاقی دانستن عمل فارغ از این نتایج خلاف شهودهای اخلاقی ما باشد.

هگل به این اشکال در پدیدارشناسی روح تحت عنوان «فضیلت و راه و رسم جهان»^۳ پرداخت. در این کتاب، در امتداد بخش «قانون دل و جنون نخوت»^۴، او به نقد اخلاق فضیلت می‌پردازد و مستقیماً کانت را موضوع نقد قرار می‌دهد. او می‌کوشد نشان دهد که چگونه اخلاق فضیلت در نتیجه تضاد و فروپاشی درونی قانون دل پدید می‌آید. در قانون دل - که در آن هگل به طور خاص نقد دیدگاه روسو را مدنظر دارد - عقل در مسیر خودآگاهی به این بلوغ می‌رسد که خودآگاهی نمی‌تواند به شیء^۵ فروکاسته شود و خود را در شکل فعالیت^۶ در مسیر نفی چیزها شناسایی می‌کند. نفی کردن دیگری و دگرگون ساختن آن است که به خودآگاهی منجر می‌شود. اما این امر تنها زمانی ممکن است که دیگری یک

خودآگاهی دیگر باشد و نه یک شیء. به این ترتیب یک دشواری پیش رو است؛ این که او باید دیگری را نابود نکند، بلکه تنها استقلالش را از میان بردارد و او را به عرصه‌ای برای گسترش وجود خود و در حقیقت به مصداقی از خود تبدیل کند. اما این آگاهی، که در پی پیش کشیدن قانون دل خویش است، با مقاومت دیگران روبه‌رو می‌شود، دیگرانی که به سهم خود می‌کوشند قانون خویش را عرضه کنند. به باور هگل، خودآگاهی می‌کوشد این تضاد را از این رهگذر حل کند که بکوشد واقعیتی خلق کند که قانون دل همگان را در بر داشته باشد. بنابراین چنین قانونی دیگر قانون دل یک فرد نیست، بلکه قانونی کلی است. در نتیجه این تلاش دشواری دیگری پدید می‌آید. قانون دل همگانی‌ای که کوشیده وضع کند دیگر نه به اندازه کافی جزئی است و نه به قدر کافی کلی و شامل قانون دل همگان. اما خودآگاهی این تعارض را برآمده از تعارض درونی قانون دل نمی‌داند، بلکه ناشی از وضعیت‌های جنگ همه علیه همه می‌داند که در آن هر کس تنها به دنبال تحقق بخشیدن به خواسته‌های فردی خویش است (Houlgate 2013, 134-36). او تصور می‌کند که تنها اوست که به دنبال خیر همگانی است و دیگران چنین نیستند. بنابراین او فضیلت‌مندی خویش را در ضدیت با راه و رسم جهان - که در آن افراد تنها به دنبال منفعت شخصی خویش اند - تعریف می‌کند و اخلاق فضیلت‌متولد می‌شود. به این ترتیب جنون نخوتی که سرانجام قانون دل است موجب می‌شود تا خودآگاهی در مسیری متفاوت قرار گیرد، به این معنا که این اندیشه را پدید می‌آورد که فردیت به خودی خود سرچشمه تضادهای موجود و منشأ انحراف اخلاقی است. به همین دلیل تنها در صورتی این تضاد از میان خواهد رفت که فردیت را در پای عام بودن قانون قربانی کنیم. هگل این شکل از آگاهی را «فضیلت» می‌نامد. به این ترتیب نقد هگل به قانون دل نشان می‌دهد که چطور قربانی کردن فردیت و جزئیات در پای قانون و امر کلی، به ستایش نامشروط اراده نیک می‌انجامد.

۳. نقد مفهوم آزادی استعلایی

مفهوم دیگری که هگل آن را به تیغ نقد خود سپرد مفهوم آزادی استعلایی در اخلاق کانت بود. به باور هگل «اخلاق عقلی» کانتی در تقابل با سنتی است که اخلاق را به مثابه اتوس^۷ می‌بیند. هر قدر در سنت اتوس اخلاق بر «هست»ها تأکید دارد، اخلاق کانتی بر «باید»ها

مبنتی است. در واقع هر قدر اخلاق عرفی «هست» را متضمن «باید» می‌داند، اخلاق عقلی می‌کوشد «باید» را بر «هست» تحمیل کند.^۸ هگل معتقد است که مسیر درست آن چیزی است که اخلاق عرفی ما را به پیمودن آن دعوت می‌کند. در واقع اخلاق کانتی دقیقاً به این معنا استعلایی است که از باید آغاز می‌کند، و به باور هگل به چیزی جز بایدی توخالی نیز منتهی نمی‌شود. در یک کلام، اخلاق استعلایی کانتی نه از واقعیت‌ها سر بر می‌آورد، نه به آنها منجر می‌شود. از نظر هگل، مشکل کانت گرفتار ماندن در «فاهمه» است. به باور کانت، مقولات فاهمه شروطی پیشینی هستند که موجب می‌شوند دریافت‌های متکثر ما بتوانند ذیل یک خودآگاهی واحد جمع شوند. این خاصیت مفاهیم قوام‌بخش تجربه اشیا است و «تجربه» را ممکن می‌کند. هگل موافق بود که ما برای تجربه اشیا به این مقولات نیازمندیم، اما بر این باور بود که مادامی که نشان نداده‌ایم که این مقولات حکایت از ساختار واقعی جهان دارند، ناگزیریم همچون کانت آنها را صورت‌های ذهنی و منطقی تهی‌ای در نظر بگیریم که تنها ناظر و قابل اطلاق به پدیدارها هستند (Houlgate 2013, 24).

در حالی که هگل این تمایزها را در سطح فاهمه نیز به چالش می‌کشد، کانت را به خطای جدی‌تری متهم می‌کند. خطای کانت عبارت از این است که تمایزاتی که قرار بود در سطح فاهمه معتبر باشند را به عقل تعمیم می‌دهد. به این معنا که اگر مقولات فاهمه صرفاً شروط وحدت‌بخش تجربه و خودآگاهی را فراهم می‌آورند، کانت برای عقل نیز همین اعتبار را قائل شده و ایده‌های عقلی را نیز مفاهیمی صرفاً استعلایی انگاشته که تنها شروط وحدت‌بخش لازم برای عقل عملی را فراهم می‌آورند و همچون مقولات فاهمه انتزاعی و ذهنی هستند. هگل این اتهام را در فلسفه حق در خصوص مفهوم آزادی این گونه شرح می‌دهد:

فاهمه از هستی در خود^۹ فراتر نمی‌رود و در نتیجه آزادی‌ای را نوید می‌دهد که با این هستی در خود سازگار است: یک قابلیت^{۱۰}. چرا که چنین آزادی‌ای صرفاً یک امکان^{۱۱}

است.^{۱۲} (Hegel 2008, 34)

به این ترتیب، آزادی‌ای که ما در کانت با آن روبه‌رو هستیم، از نظر هگل همچنان آزادی‌ای در سطح فاهمه و هستی در خود است که چیزی فراتر از امکان و قابلیت نیست و کانت

نتوانست آن را در مقام نظر تحلیل و مکانیسم تحقق آن را توضیح دهد. معنای منتقدانه استعلایی بودن آزادی کانتی را با کمک گرفتن از آیزایا برلین به زبان ساده‌تر می‌توان این طور شرح داد که درست است که آزادی نه لزوماً تحقق عملی فعل، که امکان انجام آن است، اما امکانی بودن این آزادی نباید صرفاً یک قابلیت صرف و به گونه‌ای باشد که این آزادی شبیه آزادی مردی گدا باشد که قانوناً حق خریداری اشیاء لوکس را داشته باشد! (برلین ۱۳۸۰، ۷).

۴. نقد کفایت معیار امر مطلق

شاهد دیگری که هگل برای تهی‌بودگی ملاک اخلاق کانتی ارائه می‌کند مثال‌های نقضی است که می‌توانند عدم کفایت معیار امر مطلق کانت را آشکار کنند. به باور هگل، اشکال این قاعده به عنوان معیار این است که نه جامع و نه مانع است. در واقع هم برخی اعمال غیراخلاقی می‌توانند از این قاعده گذر کنند (ایجاب‌های کاذب^{۱۳}) و هم اعمال اخلاقی‌ای هستند که نمی‌توانند با این قاعده هماهنگ شوند (سلب‌های کاذب^{۱۴}). «کمک به نیازمندان» یکی از مثال‌هایی است که هگل برای توضیح خود از سلب‌های کاذب به آن متوسل می‌شود:

انجام گرفتن کمک به نیازمندان به این معناست که فقر دیگر وجود نداشته باشد؛ قاعده‌ای که مضمون آن چنین تعیینی یابد، زمانی که به آزمون قانون‌گذاری کلی گذاشته می‌شود، کاذب بودن خود را آشکار می‌کند، زیرا خود را از میان برمی‌دارد. اگر فکر کنیم همه باید به نیازمندان کمک کنند، آنگاه یکی از این حالت‌ها رخ می‌دهد: یا دیگر هیچ فقیری نخواهد بود یا همه فقیر خواهند بود و آنگاه دیگر کسی نیست که به فقیران کمک کند؛ و به این ترتیب در هر دو صورت کمک منتفی می‌شود. (Wood 1990, 160)

هگل در موضوع مالکیت مثال دیگری را این بار برای نشان دادن یکی از ایجاب‌های کاذبی ارائه می‌کند که قانون اخلاق کانت به آن منجر می‌شود. او به این موضوع در پدیدارشناسی روح و ذیل عنوان «عقل قانون‌آزما»^{۱۵} می‌پردازد. هگل می‌کوشد نشان دهد که چطور اطلاق آزمون کلیت‌بخشی به مسئله مالکیت می‌تواند هم قائل شدن به وجود مالکیت و هم عدم پذیرش مالکیت را مستلزم تناقض جلوه دهد. او ابتدا مسئله عدم وجود مالکیت را بررسی

می‌کند. با این تذکر شروع می‌کند که عدم مالکیت مفهومی مطلق نیست، به این معنا که ما باید مالکیت را در این معنای حداقلی همچنان لحاظ کنیم که اگر شیء چیزی است که برآورده‌کننده یک نیاز است، نخستین دارنده آن نیازی که شیء را می‌یابد می‌تواند آن را برای رفع آن نیاز استفاده کند. او نمی‌تواند آن را صرفاً برای خود نگه دارد و بی‌مالکیتی به این معناست. حال اگر بالاخره شخصی یافت شود که بر حسب آن نیاز خود بخواهد از آن چیز استفاده کند، آن شخص باید بتواند نیازی که او را به ادعای برحق بودن در استفاده می‌رساند در قالبی کلی صورت‌بندی کند و بتواند به نیاز خود در قالبی کلی فکر کند. در این صورت قاعده‌ای که او را در استفاده بر حسب نیاز خود به نحو کلی و جهان‌شمول مجاز می‌دارد دیگر قاعده عدم مالکیت نیست، بلکه قاعده‌ای است که «مالکیت» را صورت‌بندی می‌کند. باور در مورد مالکیت این است که مالکیت امری کلی و دائمی است. اما این بر خلاف سرشت مالکیت است که بر مصرف شدن و از میان رفتن ابژه مالکیت استوار است. از سوی دیگر، سرشت مالک بودن نیز امری متناقض است. در حقیقت مالک بودن به این معناست که من هم از منظری با دیگران برابرم و هم از حیث تعلق شیء به من واجد ویژگی‌ای انحصاری هستم. از سوی دیگر، شیء که دارای حیثیتی عام و همگانی است، از جهت تعلقش به من واجد جزئیتی خاص است که با عام‌بودگی آن در تضاد است. به این ترتیب آزمون کلیت‌بخشی نمی‌تواند صرفاً با تکیه بر مفهوم تناقض معیاری تعیین‌ساز عرضه کند و در حقیقت با آن می‌توان هم مالکیت و هم عدم مالکیت را اثبات کرد (Hegel 1977, 257-).

به تعبیر جان مکامبر، اشکال آزمون کلیت‌بخشی این نیست که نمی‌تواند به عمل تعیین ببخشد؛ این آزمون می‌تواند چنین تعیینی را ببخشد، اما اولاً این تعیین‌بخشی الزاماً درست نیست و ثانیاً به تعبیر هگل «یک نظریه درون‌ماندگار در خصوص تکالیف»^{۱۶} عرضه نمی‌کند. مقصود هگل این است که نیک و بد اعمال با خود عمل و نتایج حاصل از آن ارتباطی نمی‌یابد، بلکه این متناقض بودن و نبودن است که اخلاقی و غیراخلاقی بودن آن را مشخص می‌کند^{۱۷} (McCumber 2014, 165-6).

آلن وود از جمله مفسرانی است که در دفاع از کانت ادعا می‌کند که می‌توان همین اصل اخلاقی - کمک به نیازمندان - را در صورت‌بندی‌های بهتری ارائه کرد که به تناقض و

نفی خود نینجامد. اما این دفاع درست به نظر نمی‌رسد. زیرا حتی اگر این ادعای تعدیل شده را بپذیریم که امر مطلق، در معنایی حداقلی، صرفاً قرار است آزمونی برای مجاز بودن باشد و دیگر صورت‌بندی‌ها تکالیف را متعین می‌کنند، باز هم می‌بینیم که مثال‌های نقض هگل نشانگر آن است که این ملاک حتی در تمایزبخشی میان امر مجاز از غیرمجاز نیز موفق نیست و به سلب و ایجاب‌های کاذب می‌انجامد.

۵. نقد مسیحی قانون‌محوری اخلاق کانت

نسبت هگل با مسیحیت و ارزیابی او از اخلاق کانتی را می‌توان به سه دوره تقسیم کرد. دوره اول، که در آن هگل هم ستایشگر مسیحیت و هم اخلاق کانتی بود؛ دوره دوم، که در آن به منظری نقادانه نسبت به مسیحیت رسید، اما همچنان با اخلاق کانت هم‌دلی داشت؛ دوره سوم، که در آن منتقد سرسخت اخلاق کانتی و روایت کانتی از مسیحیت شد.

در دوره اول، هگل غالباً تحت تأثیر اندیشه روماتیک قرار داشت و یهودیت را با شریعت‌محوری و قانون‌محوری و مسیحیت را با تأکید بر عشق و ایمان اخلاقی در پیوند می‌دید. در این دوره هگل به شدت شیفته فهم عقلانی کانت از دین و نقدی بود که کانت به دین تاریخی و رسمی داشت. اما پرسش مهم‌تری که ذهن هگل را به خود مشغول داشت این بود که چطور دین اخلاقی مسیح به دینی ایجابی^{۱۸} بدل شد. پرسشی که زمینه‌ساز نگارش ایجابی شدن دین مسیحیت^{۱۹} شد (Hegel 1948, 5-6).

در این کتاب هگل به این مهم می‌پردازد که چطور مسیح، که خود قربانی دینی ایجابی بود، در مسیر تثبیت دینی ایجابی افتاد. هگل به تشریح عواملی پرداخت که به زعم او در ایجاب و شکل‌گیری کلیسای مسیحی و رشد بذر مرجعیت کلیسایی و نهادهای دینی در فرآیند تثبیت مسیحیت نقش داشتند. در این مسیر آنچه در نقد مسیحیت پیش رفت که ادعا کرد مسیحیت در ره خودکامگی پیمودن در طول تاریخش حتی از یهودیت نیز پیشی می‌گیرد. زیرا در حالی که یهودیت تنها به کنش فرمان می‌دهد، مسیحیت می‌خواهد بر عواطف و احساسات نیز فرمانروایی کند (Hegel 1948, 139-40). در نهایت در این کتاب دین و اخلاق کانتی به عنوان تفسیری که همچنان می‌کوشد در تقابل با جنبه‌های ایجابی مسیحیت قرار داشته باشد، هنوز مورد نقد هگل نیست.

در کتاب روح مسیحیت و سرگذشت آن^{۲۰}، هگل به دوره سوم اندیشه خود نزدیک می‌شود. در این کتاب، او نقد خود را متوجه یهودیت می‌داند و جان‌مایه‌های شباهت با آن را در اندیشه کانت واکاوی می‌کند. در این دوره تأکید کانت بر اخلاقی و درونی کردن دین که پیش‌تر در قالب نقد ایجابی شدن دین مورد ستایش هگل بود، به نقد کشیده می‌شود. زیرا بلوغ اندیشه هگل او را به این نتیجه رسانده که برای دین رسالتی جامع‌تر از پیش‌فائل باشد. از نظر او دین قرار است نیازهای اساسی انسان را - اعم از نیازهای عقل، قلب و دغدغه‌های اجتماعی انسان را - برآورده کند و مدعی می‌شود که قرائت سنتی از مسیحیت در هر سه عرصه نه تنها اثری مثبت ندارد، بلکه دچار ناکارآمدی‌ای مخرب است. اثر مخربی که هگل می‌کوشد با بسط مفهوم خود از عشق مسیحی بر آن فائق بیاید^{۲۱} (Ameriks 2000, 329).

در این دوره نقدی که متوجه کانت است ناشی از دور ماندن کانت از مفهوم مسیحی عشق و شباهت هر چه بیشتر آموزه‌های اخلاقی کانت با شریعت و قانون‌محوری زمخت یهودی است.

۶. انسان‌شناسی دینی کانت به مثابه راه‌حلی برای صورت‌گرایی^{۲۲}

دیدیم که چطور تقریر هگل از معضل صورت‌گرایی مدعی است که کانت با نقطه عزیمت قرار دادن وجه عقلی و کلی فعل و فاعل اخلاق آن را از هر مضمونی تهی می‌کند. حال می‌خواهیم این ایده را به محک سنجش بگذاریم که آیا می‌توان با مؤلفه‌های دینی اندیشه اخلاقی کانت بر این دشواری‌ها فائق آمد و نشان دهیم که چطور این مضامین موجب می‌شوند که سوژه اخلاقی کانت دیگر سوژه انتزاعی عقل عملی نباشد، سوژه‌ای که بدون هیچ انتظار و امیدی، صرفاً با نظر به معقول بودن خود و حکم اخلاق، تن به فرمان مطلق اخلاق می‌سپارد. در حقیقت کانت با به رسمیت شناختن نسبت دین و اخلاق می‌پذیرد که سوژه اخلاقی برای التزام به اخلاق نیازمند عناصری است که تنها دین قادر به فراهم آوردن آنهاست و انسان به این دلیل که همواره موجودی نیمه‌عقلانی^{۲۳} است، تنها زمانی می‌تواند تن به فرمان اخلاق بسپارد که امید داشته باشد اخلاقی زیستن یگانه راه او برای شایستگی برای سعادت‌مندی است. برای روشن ساختن این نقش لازم است بر برخی مفاهیم اساسی در این خصوص متمرکز شویم.

۶-۱. دین در چهارچوب عقل صرف و دیالکتیک دین و اخلاق

در درس گفتارها در باب اخلاق، فقراتی وجود دارد که گویای این هستند که برای کانت موضوع اخلاق - همچون بنیان‌گذاری برای مابعدالطبیعه اخلاق - دیگر موضوعی منتزع از انسان‌شناسی و الهیات نیست. او در این درس گفتارها به اهمیت انسان‌شناسی و نسبت آن با اخلاق تأکید می‌کند و می‌گوید همگان در این باره سخن گفته‌اند که فاعل اخلاقی چه باید بکند، اما به این هم باید فکر کرد که آیا انجام دادن آنچه خواسته می‌شود در توان فرد هست یا خیر؛ اگر چنین نباشد، اخلاق ایدئالی صرف باقی می‌ماند (Kant 1997b, 42). در همین درس گفتارها، کانت به نسبت اخلاق و الهیات نیز اشاره می‌کند و پیوند آنها را این گونه بیان می‌کند:

نه اخلاق و نه الهیات، هیچ یک اصول دیگری را تعیین نمی‌کند. هرچند الهیات نمی‌تواند بدون اخلاق وجود داشته باشد یا اخلاق بدون الهیات. پرسش این نیست که آیا الهیات انگیزه^{۲۴} اخلاق است یا خیر، که حتماً هست، بلکه مسئله اینجاست که آیا اصول ارزیابی اخلاقی الهیاتی است یا خیر، که نمی‌تواند چنین باشد. زیرا اگر چنین بود، مردم برای داشتن مفهوم تکلیف باید نخست خدا را می‌شناختند. (Kant 1997b, 68)

در این قطعه، کانت به این مهم توجه دارد که بحث از اخلاق نمی‌تواند خود را از پرداختن به انسان‌شناسی و تعیین نسبت با الهیات بی‌نیاز بداند. در واقع، اگر انسان موجودی سراسر عقلانی بود، طرح کانتی باید در همان پرسش اول و دوم حل و فصل می‌شد. زیرا برای چنین سوژه سراسر معقولی کافی بود که بداند «چه چیز می‌تواند بداند» و «چه باید بکند؟» تا آنچه را به عنوان تکلیف خود می‌شناسد جامه عمل بپوشاند. اما طرح کانت برای اخلاق در دو پرسش متوقف نماند و در حقیقت توجه کانت به پرسش «به چه می‌توانم امید داشته باشم؟» ناشی از تصدیق لوازم ذهنی‌ای است که فاعل اخلاقی از نظر او برای عمل به اخلاق به آنها نیازمند است. او تأکید می‌کند که درست است اخلاق فی‌نفسه بی‌نیاز از غایت و الهیات است، بدین معنا که ما نه در شناسایی و نه برای انجام تکلیف به هدف نیاز نداریم؛ اما ضعف اخلاقی و ارادی وجود انسان موجب می‌شود ایده اخلاق را فی‌نفسه کامل نپندارد و برای التزام به آن نیازمند دلیلی مضاعف باشد (Kant 2009, 1-2). به این ترتیب سیر اندیشه اخلاقی کانت به نقطه‌ای می‌رسد که در آن تصدیق می‌کند که

سوژه انضمامی اخلاق برای تن سپردن به فرمان اخلاقی نیازمند دلایلی دیگر است و کتاب دین در چهارچوب عقل صرف متولی فراهم آوردن این دلایل بیشتر برای اخلاق است. تفسیر کاسیرر از طرح کانت در این کتاب این است که کانت در آن درگیر شاکله‌سازی^{۲۰} برای اخلاق می‌شود و دین واسطه انجام گرفتن این مهم است. کاسیرر مقصود خود از شاکله‌سازی را در موضوع تعریف دین به اخلاق توضیح می‌دهد. دین در این کتاب برای کانت عبارت است از «معرفت به تکالیف ما به عنوان فرامین الهی». درست است که در این تعریف باز هم مفهوم تکلیف محوریت دارد، اما تأمل بر سر مینا و منشأ این تکلیف آغاز می‌شود، به این معنا که به جای این که تکلیف یک مفهوم انتزاعی و صرفاً فرمانی محض باشد که از کجا آمدن و در چه سویی بودن آن محل بحث نباشد، مطالبه‌ای از سوی موجودی برتر تعریف می‌شود که خالق قانون اخلاق پنداشته می‌شود. به این ترتیب اخلاق فرمانی است که انسان صرفاً از طریق شاکله‌سازی دین قادر به درک آن است (Cassirer 1981, 382).

کاسیرر معتقد است که همین امر کانت را به دیالکتیکی در دین در چهارچوب عقل صرف دچار می‌کند. دیالکتیک کتاب دین این است که یا دین باید خود را کاملاً مساوی اخلاق بداند و در آن مضمحل شود (دین همان اخلاق است)، یا قائل به محتوایی مستقل و بیش از اخلاق برای خود باشد (دین همان اخلاق نیست). از نظر کاسیرر کانت راه‌حل را یک بار دیگر در تمایز میان امر تجربی و معقول می‌داند، به این معنا که درست است که تبدیل دین عقلانی محض به اخلاق محض لازمه شاکله‌سازی دین برای اخلاق است، اما در جهان پدیدارهای تاریخی این امر هرگز به طور کامل محقق نمی‌شود. به همین دلیل است که علی‌رغم حرکت در مسیر ایمان اخلاقی، هیچ‌گاه کلیسا به طور کامل زائد و برچیده نمی‌شود. زیرا اخلاق همواره برای ارتباط برقرار کردن با سویه و جهان تجربی نیازمند پوشش خود در قالب نشانه‌های محسوس است (Cassirer 1981, 385). به این ترتیب، دیالکتیک کتاب دین می‌تواند به این صورت پاسخ‌گیرد که از منظر جهان عقلی دین همان اخلاق است و از منظر جهان پدیداری دین همان اخلاق نیست. به این ترتیب این کتاب عدولی از فلسفه نقدی نیست، زیرا پاسخ کانت به این دشواری درست مشابه و ملتزم به همان اصولی است که اساس تفکر نقادانه بر آنها استوار است.

با رویکرد پیش‌گفته در کتاب دین در چهارچوب عقل صرف، کانت به انسان‌شناسی دینی‌ای می‌پردازد که او را در شاکله‌سازی برای اخلاق یاری می‌دهد و می‌کوشد دلیل مضاعفی را فراهم آورد که انسان به دلیل ضعف سرشت خود برای عمل به اخلاق به آن نیازمند است. کانت بر این باور بود که ضعف انسانی‌ای در عمل به تکلیف اخلاقی در کار است که خود به سه مرتبه قابل تقسیم است:

۱. سستی.^{۲۶} این که بخواهیم اما نتوانیم به قانون اخلاق عمل کنیم.
۲. عدم خلوص.^{۲۷} این که نیاز به همراهی محرکی علاوه بر قانون اخلاق برای تعیین‌بخشی به اراده داشته باشیم.
۳. ضعف.^{۲۸} این که نه بخواهیم و نه بتوانیم بر اساس قانون اخلاق عمل کنیم و در حقیقت قاعده رفتار ما بر خلاف قانون و اولویت میل بر تکلیف باشد (Kant 2009, 32-3).

پس انسان‌شناسی دینی کانتی گویای ضعفی اخلاقی و بنیادین در انسان است که موجب می‌شود با وجود آگاهی از قانون اخلاق به این قانون عمل نکند. او این عمل‌عامدانه بر خلاف قانون اخلاق را شرّ بنیادین می‌نامد. این آموزه کتاب دین در چهارچوب عقل صرف به شدت مورد نقد همعصران او قرار گرفت. زیرا آنها ایده شرّ بنیادین را ترجمه‌ای از ایده گناه نخستین الهیات مسیحی در نظر می‌گرفتند و آن را ننگی بر دامن روشنگری می‌دانستند که بخواهد توجیهی برای یکی از بدترین آموزه‌های الهیات مسیحی فراهم آورد. تقریباً اکثر مفسران موافق‌اند که باید پذیرفت که آموزه شرّ بنیادین در واقع نسخه عقلی آموزه گناه اولیه و میراث الهیات مسیحی در انسان‌شناسی دینی کانت است. بر همین اساس، نظریه‌ای به نام نظریه دین به مثابه ترجمه^{۲۹} پدید آمد که بر این باور بود که کتاب دین در چهارچوب عقل صرف اساساً ترجمه‌ای از آموزه‌های مسیحیت به زبان اخلاقی است (Fireston 2008, 81). این که آیا در حقیقت چنین است یا خیر معرکه آراء میان مفسرانی است که بر سر تفسیر عقلی یا الهیاتی از اخلاق کانت در جدال‌اند. آنچه برای ما اهمیت دارد این است که فارغ از نسبتی که این آموزه‌ها با الهیات مسیحی برقرار می‌کردند، کتاب دین در چهارچوب عقل صرف موجبات توجه کانت به عناصری انسان‌شناسانه را فراهم آورد که می‌توانست سوژه اخلاقی را به سوژه‌ای انسانی بدل کند، سوژه‌ای که خود را در عمل به تکالیف اخلاقی

خود در قیاس با محدودیت‌های انسانی‌اش دچار شکافی اخلاقی می‌بیند، شکافی که ایمان اخلاقی کانت در صدد رفع آن برمی‌آید.

۶-۲. ایمان اخلاقی

جان هر،^{۳۰} در کتاب شکاف اخلاقی: اخلاق کانتی، محدودیت‌های انسانی و یاری الهی^{۳۱}، با رویکردی متفاوت به این مسئله می‌پردازد. به تعبیر او، توصیفی که کانت از سرشت انسانی عرضه می‌کند منجر به شکافی میان مطالبه اخلاقی پیش روی ما و ظرفیت‌های طبیعی ما برای برآوردن آن می‌شود.

آنچه در بررسی هر حائز اهمیت است تفسیر او از اقرار کانت به وجود این شکاف است. کانت نظریه یاری الهی را به این علت وارد کرد که وجود این شکاف و لاینحل بودن آن به وسیله توانایی شخصی انسان‌ها را پذیرفته بود. به عبارت دیگر، توجه کانت به انسان‌شناسی دینی و سرشت انضمامی انسان موجب می‌شود که اصل «باید متضمن توانستن است» نقض شود. در واقع، لزوم توسل به یاری الهی برای تکمیل کوشش اخلاقی ما گویای آن است که فراخوانی که از سوی قانون اخلاق دریافت می‌کنیم برای تحقق فعل اخلاقی کافی نیست، یا به زبان ساده‌تر، «باید متضمن توانستن نیست!» توجه به امکان وقوعی عمل به اخلاق موجب ورود نقش دین و مؤلفه‌های دینی و پیوند میان مسیحیت و اخلاق در اندیشه اخلاقی کانت می‌شود، و کانت به نظریه یاری الهی برای پل زدن میان این شکاف متوسل می‌شود. راه حل کانت برای پر کردن این شکاف توسل به ایمان اخلاقی^{۳۲} است. این ایمان اخلاقی دو جزء دارد:

۱. ایمان به واقعیت فضیلت،

۲. ایمان به سازگاری فضیلت و سعادت (Hare 1996, 35-36)

ایمان به واقعیت فضیلت به این معناست که علی‌رغم شکاف اخلاقی‌ای که میان مطالبه اخلاقی و توانایی ما برای برآوردن آن وجود دارد، باور داشته باشیم که خداوند به نوعی^{۳۳} ما را در انجام وظیفه اخلاقی‌مان یاری خواهد کرد. البته کانت به هیچ وجه در پی این نیست که با توسل به آموزه لطف^{۳۴} افراد را به سستی و کاهلی اخلاقی دعوت کند. او صراحتاً مسیر درست در حرکت اخلاقی را پیشرفت نه از لطف به فضیلت، که از فضیلت به لطف می‌داند. در واقع، برای عمل اخلاقی خود را با این پرسش روبه‌رو می‌بینیم که «آیا باید پیشاپیش عمل

اخلاقی را با این ایمان آغاز کنم که خداوند قرار است کاستی عمل مرا جبران کند، یا با این باور که برای این که شایسته لطف و یاری او باشم باید هر آنچه در توان دارم را پیشاپیش انجام داده باشم؟» کانت بر این باور است که ایمان کلیسایی به غلط با فرض اول و ایمان اخلاقی به درستی با فرض دوم آغاز می‌کند. به این معنا، در ایمان اخلاقی ما تنها زمانی می‌توانیم امید معقولی به یاری الهی داشته باشیم که خود پیشاپیش هر آنچه را می‌توانیم در مسیر فضیلت‌مندی انجام داده باشیم. در دین در چهارچوب عقل صرف، کانت به ایمان عملی به فرزند خدا به عنوان ایمانی رهایی‌بخش اشاره می‌کند. قربانی شدن او الگویی برای انسان است که بتواند بر وسوسه‌ها و رنج‌ها فائق بیاید و با اسوه قرار دادن او به تحقق این کار امیدوار باشد، الگویی که از نظر کانت، برای آن که بتواند به قدم گذاشتن در مسیر اخلاق کمک کند، بهتر است بیش از جنبه‌های خدایی بر جنبه‌های انسانی و مشترک او با ما تأکید شود. می‌بینیم که کانت، آن طور که هگل مدعی است، از مفهوم عشق مسیحی کاملاً دست‌نکشیده است، بلکه برای آن کارکردی متفاوت در فلسفه اخلاق یافته است.

جزء دوم ایمان اخلاقی به ما می‌گوید که برای پیمودن شکاف اخلاقی نیاز به این باور داریم که سعادت آینده ما مستلزم این نیست که از تلاش برای زندگی اخلاقی دست بکشیم. به این ترتیب امکان پل زدن میان تمایل ما به سعادت فردی‌مان و تعهد به اخلاق فراهم می‌آید. در واقع مؤلفه دوم ایمان اخلاقی به ما کمک می‌کند باور کنیم که اخلاق بیهوده^{۳۵} نیست و برای اخلاقی بودن نیازی نیست که وجود و تمایلات انسانی خود را به کل انکار کنیم. زیرا باور داریم که موجودی جهان را اداره می‌کند که نمی‌گذارد جهت‌گیری اخلاقی ما به سوی خیر بی‌پاداش بماند و برای سعادت‌مند بودن مجبور به شرور بودن نیستیم.

اما توسل کانت به ایمان اخلاقی برای حل شکاف اخلاقی ایده‌ای قابل مناقشه بود و بسیاری انسان‌شناسی دینی او و امکانی که برای رهایی می‌گشاید را مبتلا به نقدهای درونی بسیار دانسته‌اند. در تفسیر تعارض‌های موجود در این نظریه اغلب گفته شده که کانت میراث‌بر دو جریان بود: زهدگرایی و روشنگری. در واقع مؤلفه اول سبب می‌شد که او به شر در سرشت انسانی و قائل شدن به ناتوانی و محدودیت او در برآوردن مطالبات اخلاقی باور داشته باشد، در حالی که مؤلفه دوم او را به خوش‌بینی و امید به توانایی انسان برای تحقق ایدئال‌های اخلاقی می‌کشاند و دین در چهارچوب عقل صرف در حقیقت روایت جدال این

دو مؤلفه در اندیشه او بوده است. شاید همین عدم کفایت بود که موجب شد کانت در درس‌گفتارها در باب انسان‌شناسی^{۳۶} به مسئله پرورش اخلاقی بازگردد و بکوشد امکان ارتقاء اخلاقی را فارغ از مفروضات دینی بررسی کند؛ راهی برای پرورش فضیلت که خارج از مناسبات و یاری عوامل و نهادهای بیرونی و درک درست از آنها امکان‌پذیر نیست، و کانت اذعان می‌کرد که رسالت اخلاقی انسان از این مسیر ممکن می‌شود: «اگر نژاد بشر در پی رسیدن به رسالت خویش است، این هدف منوط به یک نهاد مدنی کامل، تربیت صحیح و بهترین فهم از دین است» (Kant 2012, 279). اینها عواملی بودند که کانت اهمیت آنها را برای انجام رسالت اخلاقی انسان شناسایی کرد و با اندیشه روشنگرانه خود در خصوص تاریخ، انسان‌شناسی و دین به آنها پرداخت.

۷. نتیجه‌گیری

در مقام جمع‌بندی، اصلی‌ترین مؤلفه‌های نقد هگلی و پاسخ ممکن به آنها را می‌توان ذیل سه عنوان جای داد:

۱. نقد مسیحی‌قانون‌محوری اخلاق کانت. هگل، چنان که دیدیم، کانت را متهم کرد که با قانون‌محوری زمخت اخلاقی بیشتر در طریق یهودیت گام نهاده است و در این مسیر از عشق، که هگل روح مسیحیت می‌داند، بیگانه شده است. کوشیدیم به این اشکال چنین پاسخ دهیم که اگر هگل آموزه عشق را وسیله‌ای برای ارائه جهان‌بینی‌ای یکپارچه قرار می‌دهد و آن را مستلزم این می‌داند که از انسان انتظار نرود که برای اخلاقی بودن دست از تمامیت ساحت انضمامی خود بکشد، برای کانت این عشق در یاری الهی برای جبران کاستی عمل آدمی و کمک به انسان برای تشکیل ملکوت غایات قرار دارد.

۲. نقد کفایت معیار امر مطلق. این نقد، چنان که گفتیم، حتی از منظری حداقلی به کانت وارد است، به این معنا که صورت‌بندی اول حتی نمی‌تواند معیار دقیقی برای تعیین امر مجاز از غیرمجاز فراهم آورد.

۳. نقد مفهوم اراده نیک. نقدهای گفته‌شده در قالب بیگانگی از خود و جهان و فضیلت و راه و رسم جهان همگی ذیل نقد هگل به مفهوم آزادی استعلایی و تأکید بر مفهوم اراده نیک قرار می‌گیرند. تعریف و قرار دادن آزادی و فضیلت در جایی بیرون از چرخه علی

طبیعی، موجب از-خودبیگانگی و از-جهان-بیگانگی می‌شود. کانت با شاکله‌سازی برای اخلاق از طریق دین از پی رفع این نقصان برآمد. او از مسیر انسان‌شناسی دینی کوشید سوژه اخلاقی را در انضمامیت و دلایلی بازتعریف کند که برای تن سپردن به فرمان مطلق اخلاقی نیازمند آن است، و به این ترتیب او را در مسیر دستیابی به آن یاری کند. اما توجه کانت به اهمیت پرورش بیش از پیش باعث می‌شود در اهمیت بخشیدن به انسان‌شناسی کتاب دین در چهارچوب عقل صرف محتاط باشیم. در واقع، کانت در پی آن بود که بتواند جنبه سوژکتیوی که باورهای دینی برای فاعل اخلاقی فراهم می‌آورد را با تفسیری درست عرضه کند. اینها مؤلفه‌هایی بودند که گرچه اخلاق برای عملی شدن به آنها نیازمند بود، اما چنان که زندگی کانت نشان می‌دهد، او خود به آنها احتیاج نداشت و احتمالاً امیدوار بود که دیگران نیز بتوانند به چنین رشدی برسند.

کتاب‌نامه

- برلین، آیزایا. ۱۳۸۰. چهار مقاله درباره آزادی. ترجمه محمدعلی موحد. تهران: خوارزمی.
 ریتر، یواخیم، کارل فرید گروندر، و گتفرید گابریل. ۱۳۹۴. فرهنگ‌نامه تاریخی مفاهیم فلسفه (جلد سوم: فلسفه اخلاق). تهران: مؤسسه پژوهشی حکمت و فلسفه ایران و مؤسسه فرهنگی-پژوهشی نوارغنون.
 Ameriks, Karl. 2000. *Kant and the Fate of Autonomy*. New York. Cambridge University Press.
 Cassirer, Ernst. 1981. *Kant's Life and Thought*. Translated by James Haden. Yale University Press.
 Fireston, Chris L. and Nathan Jacobs. 2008. *In Defense of Kants Religion*. Indiana University Press.
 Hare, John E. 1996. *The Moral Gap; Kantian Ethics, Human Limits, and Gods Assistance*. Clarendon Press.
 Hegel, Friedrich. 1948. *On Christianity; Early Theological Writings*. Translated by T. M. Knox, The University of Chicago Press.
 Hegel, Friedrich. 1977. *Phenomenology of Spirit*. Translated by A. V. Miller. Oxford: Oxford University Press.
 Hegel, Friedrich. 2008. *Outlines of the Philosophy of Right*. Translated by T. M. Knox. Oxford: Oxford University Press.
 Houlgate, Stephen. 2013. *Hegel's Phenomenology of Spirit*. Bloomsbury Publishing.
 Kant, Immanuel. 1889. *The Critique of Practical Reason*. Translated by Thomas Kingsmill Abbott. New York: Cambridge University Press.
 Kant, Immanuel. 1997a. *Groundwork of the Metaphysics of Morals*. Translated by Mary Gregor. New York: Cambridge University Press.
 Kant, Immanuel. 1997b. *Lectures on Ethics*. Translated by Peter Heath & edited by

- Peter Haeth and J. B. Schneewind. New York: Cambridge University Press.
- Kant, Immanuel. 2009. *Religion within the Bounds of Bare Reason*. Translated by Werner S. Pluhar. Hackett Publishing Company.
- Kant, Immanuel. 2012. *Lectures on Antropology*. Translated by Robert R. Clewis, Robert B. Louden, G. Felicitas Munzel And Allen W. Wood. New York: Cambridge University Press.
- Legenhausen, Muhammad. 2015. "Religion in Hegels Refutation of Moral Skepticism." In 3rd International Conference on Contemporary Philosophy of Religion.
- MacCumber, John. 2014. *Understanding Hegel's Critique of Kant*. California: Stanford University Press.
- Stern, Robert. 2015. *Kantian Ethics Kantian Ethics: Value, Agency, and Obligation*. Oxford University Press.
- Wood, Allen W. 1990. *Hegel's Ethical Thought*. New York: Cambridge University Press.

یادداشت‌ها

۱. لازم است متذکر شویم که تفاسیر موجود از معنای صورت‌گرایی نزد هگل چنان گسترده است که ما ناگزیریم خود را به یکی از قرائت‌ها از این نقد محدود کنیم، زیرا هر یک از این نقدها بر عناصر خاصی از نقد هگلی متمرکز هستند و برای همین پاسخ‌های متفاوتی می‌طلبند. برای مثال، استرن در مقاله On Hegel's Critique of Kant's Ethics: Beyond the 'Empty Formalism' Objection خوانشی متفاوت از این اشکال را نزد هگل مطرح می‌کند و معضل اصلی اخلاق کانتی را در این می‌بیند که می‌خواهد «اصل اعلای اخلاق» را شناسایی کند و از همان یک اصل قاعده‌ای برای کلیه افعال بیرون بکشد. این در حالی است که هگل را منادی شهودگرایی‌ای معرفی می‌کند که منکر است بتوان پیچیدگی‌ها و جزئیات موقعیت‌های اخلاقی را به یک اصل واحد فروبکاهد. با توجه به این که این خوانش از اساس با قرائت ما و طیف مفسرانی که به آنها پرداخته‌ایم متفاوت است و امکان حل این چالش را در گرو خوانشی تماماً متفاوت از کانت می‌داند، در اینجا به آن پرداخته‌ایم. برای مطالعه بیشتر در این خصوص نک. Stern 2015.

2. right to particularity
3. Virtue and the Way of the World
4. The Law of the Heart and the Frenzy of Self-Conceit
5. thing
6. activity

۷. ethos. در سنت یونانی در تقابل با نوموس مطرح می‌شود. در این معنا اتوس به معنای مجموعه نظامی از آداب است که با محل زندگی و عادات و شیوه‌های زندگی در آن مکان و میان آن افراد در ارتباط است. نظام اتوس، در تقابل با نوموس که ساخته عقل است، نظامی از پیش موجود است که فرد خود را در آن می‌یابد. اتوس به عنوان «آداب بزرگان» ادعای اعتبار دارد و همواره از پیش معتبر بوده است و تعلق داشتن به یک جامعه منوط به سهمیم بودن در اتوسی است که افراد جامعه در آن با یکدیگر مفاهمه دارند. این درک از اخلاق در رابطه‌ای تنگاتنگ با زیست‌بوم، هست‌های زمانه و سازوکار اجتماعی موجود در آن قرار دارد. اخلاق برآمده از این رویکرد در بُعد هنجاری خود با مشکل روبه‌رو نبود، زیرا

اولاً در نظام حقوقی تثبیت شده بود و ثانیاً التزام فرد به آن پیوستی داوطلبانه به عرف و عاداتی شناخته می‌شد که فضیلت دانسته می‌شدند. هگل به این سنت که در آن مسئلهٔ هنجاری اخلاق به دلیل پیوستگی قانون و عرف پیشاپیش مرتفع می‌شد دل بسته بود و می‌خواست آن را با جرح و تعدیل‌هایی که لازمهٔ قامت اندیشهٔ مدرن او بود بازسازی کند (برای مطالعهٔ بیشتر در این خصوص به ریتر و دیگران ۱۳۹۴، ۱، ۵۲، ۱۱۳ مراجعه کنید). در ضمن ارتباط این مفهوم با نقدی که در ادامه می‌آید این است که از نظر هگل، کانت به جای حرکت در سنتی که مفاهیم اخلاق و بایسته‌های آن را از تضارب عقل با نیروهای واقعی موجود در حیات مدنی می‌گیرد، آن را در ساحت انتزاعی و به عنوان شروطی مربوط به فاهمه و بدون توجه به زمینه‌های مدنی پیش می‌کشد.

۸. به یاد داشته باشیم که کانت اساساً آزادی و آگاهی اخلاقی را از اصل «باید متضمن توانستن است» استنتاج کرده بود.

9. being in itself

10. capacity

11. possibility

۱۲. مقصود هگل از «هستی در خود» این است که این آزادی صرفاً در حدود وجود شخص تعریف و به آن محدود می‌شود؛ با غیر یا دیگری نسبتی برقرار نمی‌کند. کانت این امر را مزیت تعریف استعلایی از آزادی می‌دانست که پیراسته از هر امر تجربی و غیرعقلی است. اما هگل همین معنا را دست‌مایهٔ نقد خود قرار داد و کوشید نشان دهد که این آزادی مطلق بودن خود را مدیون گسست از هر گونه ربط و نسبت با دیگر پدیدارها و افراد است. او کوشید این ربط و نسبت‌ها را ذیل اشکال بیگانگی با خود و جهان تشریح کند. این گسست بود که موجب شد هگل به طعنه در پدیدارشناسی روح شخص فضیلت‌مند از منظر کانت را به هذیان‌گویی چون دُن کیشوت تشبیه کند که با امری مطلق روانهٔ نزاع با راه و رسم جهان شده است.

13. false positives

14. false negatives

15. reason as testing laws

16. an immanent theory of duties

۱۷. جان مکامبر در کتاب خود با عنوان فهم نقد پختهٔ هگل از کانت در بخش «نقد هگل از نظریهٔ اخلاقی کانت» به اشکالات هگل به اخلاق کانت به تفصیل و در قالب ۸ اشکال می‌پردازد. طبق گفتهٔ مؤلف از این ۸ اشکال، ۴ اشکال به طور غیرمستقیم متوجه کانت است، ۲ اشکال از رویکرد اجبابی هگل می‌تواند به طور ضمنی به کانت وارد دانسته شود و ۲ اشکال مستقیماً مؤلفه‌های اندیشهٔ اخلاقی کانت را نشانه رفته است. ما از دو اشکالی که مستقیماً به کانت وارد دانسته شده، نظر به موضوع مقاله، اشکال «تهی‌بودگی» را نقل کردیم. هرچند به مضامین دیگری از این نقدها از جمله ریگوریسم و استعلایی - یا به تعبیر نویسندهٔ مقاله غیرطبیعت‌باورانه - بودن مفاهیم بنیادین کانت از قبیل آزادی و اراده در جای جای مقاله به تفصیل پرداخته‌ایم. برای مطالعهٔ بیشتر در خصوص شرح مبسوط این نقدها نک.

.MacCumber 2014

18. positive

19. *The Positivity of the Christian Religion*

20. *The Spirit of Christianity and Its Fate*

۲۱. برای اطلاعات بیشتر در مورد مفهوم عشق در مسیحیت نزد هگل، همچنین نک. Ameriks 2000, 329-331.

۲۲. در برخی دیگر مقالات به موضوع نقش دین در حل معضل صورت‌گرایی اخلاق کانت پرداخته شده است. از آن جمله می‌توان به مقاله لگنهاوزن با عنوان «نقش دین در زدودن شکاکیت اخلاقی» اشاره کرد (Legenhausen 2015). هرچند بخش عمده این مقاله به تقریر رویکرد ایجابی هگل در خصوص نقش دین در زدودن شکاکیت اخلاقی اشاره دارد، در بخش‌هایی از آن به عدم کفایت نقش دین در از میان بردن صورت‌گرایی اخلاق کانتی پرداخته شده است. تقریری که مؤلف از زبان مفسران کانت به آن اشاره می‌کند این است که کانت صرفاً فرآیندی که از طریق آن می‌توان اصول قابل قبول اخلاقی را به نحو عقلی یافت مشخص نکرد، بلکه او دین را به منزله ساحتی عرضه کرد که تصویری از امر قدسی ارائه می‌دهد. امر قدسی از یک سو خودش ما را به دین رهنمون می‌کند و از سوی دیگر دین به توجیه آن کمک می‌کند. به این ترتیب وقتی بر اساس دین عمل می‌کنیم در حقیقت مطابق مطالبات حیات اخلاقی عمل می‌کنیم و دین کمک می‌کند که اصول کلی اخلاق را به نحو جزئی فهم کنیم. مطابق تفسیر مؤلف مقاله، هگل این نحوه توسل به دین نزد کانت را ناکارآمد می‌داند، زیرا هنوز هم فارغ از الزامات یک نهاد اجتماعی است و به تبع آن هنوز هم مثال توسل به خیری انتزاعی و فاقد محتوایی ایجابی است. ادعای این مقاله لطمه‌ای به آنچه در این مقاله در پی تقریر آن هستیم وارد نمی‌کند. زیرا، اولاً ما نه به نقش دین به طور کلی، بلکه به نقشی می‌پردازیم که آموزه‌های انسان‌شناسانه برگرفته از دین در حل معضل از خودبیگانگی فراهم می‌آورند. ثانیاً در بخش نتیجه‌گیری با پذیرش برخی از اشکالات - همچون مثال‌های نقضی که سلب و ایجاب‌های کاذب پدید می‌آورد - اذعان کرده‌ایم که حتی دفاع ما نمی‌تواند اشکال صورت‌گرایی را به کل حل کند و صرفاً می‌تواند برخی اشکالات در تقریر پیش‌گفته هگل از خوانش یکسر استعلایی اخلاق کانتی را تعدیل کند. ثالثاً این که مدعای مقاله یادشده، با توجه به مؤلفه‌های موجود در کتاب دین در چهارچوب عقل صرف، قابل مناقشه‌اند. با آن که کانت دین را در سپهر عقلی مساوی اخلاق می‌گیرد، به سویه‌های نهادینه دین به منزله یک نهاد اجتماعی مؤثر توجه جدی نشان می‌دهد و کمکی که دین به برساخت هویت جمعی و تسهیل حرکت در مسیر خیر می‌کند را غیرقابل انکار و سبب حفظ «نهاد دین» در همه زمان‌ها می‌داند. این موضوعی است که نظر به گستردگی و فرعی بودن آن برای مقاله حاضر در اینجا به آن نمی‌پردازیم.

23. imperfectly rational

24. motive

25. schematization

26. frailty

27. impurity

28. wickedness

29. religion-as-traslation

30. John Hare

31. *The Moral Gap: Kantian Ethics, Human limits and Gods Assistance*

32. moral faith

۳۳. این که نحوه این یاری به چه صورت است و آیا با برآمدن تام و تمام فعل اخلاقی از انسان در تضاد است یا خیر بحثی است که هم در دین در چهارچوب عقل صرف و هم نزد شارحان، از جمله جان هر در همین کتاب، به تفصیل به آن پرداخته شده است و ما به دلیل فرعی بودن این جزئیات برای هدف مقاله در اینجا به آن نپرداخته ایم. برای جزئیات بیشتر رجوع به بخش سوم از فصل دوم از کتاب شکاف اخلاقی جان هر با عنوان شکست کانت مفید خواهد بود (Hare 1996).

34. Grace

35. absurd

36. *Lectures on Anthropology*

